

نظریه‌ی سیاسی رادیکال در بستر سرمایه‌داری متأخر:

«قدرت‌سازنده» در اندیشه‌ی آنتونیو نگری^۱

* محمود ایرانی فرد

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۲۵

تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۲/۲۴

چکیده

پس از جنگ دوم جهانی، با چرخش نظریه‌ی سیاسی به سوی فلسفه‌های اسپینوزا و نیچه، شاهد قوام نظریه‌ی سیاسی رادیکال متأخر در اروپا هستیم. به ویژه، پس از دهه‌ی ۱۹۹۰ و در پی تعمیق پدیده‌ی جهانی شدن، نقد بنیادین مفاهیم هم‌بسته‌ی مدرنیته و سرمایه‌داری از سوی متفکرین رادیکال مطرح شد. در کنار کسانی چون فوکو، رانسیر، آگامبن، دلوز و گتاری، آنتونیو نگری نیز سهمی مهم در فریه شدن این نظریه داشته است. نگری جهت مفصل‌بندی مفهوم رادیکال‌شده‌ی قدرت، تولید زیستی-سیاسی را در نظر می‌گیرد. این شیوه‌ی دگرگون تولید در قلمروی یک امپراتوری جهانی، که فضای حکمرانی سرمایه‌داری متأخر است، جای دارد. به زعم نگری، تولید زیستی-سیاسی می‌تواند امکان‌گذر درون‌بودی از امپراتوری را فراهم نماید و در نتیجه، روی دیگر قدرت که سازنده است، فعلیت یابد. قدرت‌سازنده، خمیرمایه‌ی کار و تولید توأم با میل افراد و لازمه‌ی تحقق دموکراسی مطلق است. هدف این مقاله آن است که ضمن بررسی متن-زمینه‌محور شکل‌گیری اندیشه‌ی آنتونیو نگری، چگونگی مفصل‌بندی مفهوم قدرت و درک دگرگونه‌ی وی از این مفهوم را پی‌گیری کند. قدرت‌سازنده، مفهومی است که به کمک تفسیر رادیکال فلسفه‌ی اسپینوزا مفصل‌بندی شده و در مقابل مفهوم مدرن و هابزی حاکمیت قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: سرمایه‌داری متأخر، آنتونیو نگری، قدرت برساخته، امپراتوری، تولید زیستی-سیاسی، کار انبوه خلق، قدرت‌سازنده.

۱ این مقاله از پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد محمود ایرانی فرد با عنوان «بررسی بحران مفهومی «حاکمیت» در حوزه فلسفی-سیاسی غرب (سده بیستم): تطبیق آراء ژاک رانسیر و آنتونیو نگری» با راهنمایی دکتر محمدرضا تاجیک و مشاوره‌ی دکتر رضا نجف‌زاده، استخراج شده است.

مقدمه

«قدرت» از جمله مفاهیم بنیادین در شکل‌گیری دانش سیاست است. در عین حال، این دال به واسطه‌ی مدلول‌های متفاوت، سبب‌ساز تفاسیر دگرگون از دانش سیاست بوده است. شیوه‌ی درک این مفهوم، متضمن مبانی متفاوت در عرصه‌ی نظری و سیاسی است. قدرت، علاوه بر این که مفهومی دیرینه است، «مجادله برانگیز» نیز هست. معنای قدرت از رهگذر خوانش‌ها و بازنمایی‌ها در زمینه‌های متفاوت، از جمله در زمینه‌ی تاریخ غرب، «معانی» متفاوتی برای ساحت زیست اجتماعی پدید آورده است.

در شناخت مفاهیم، مسئله‌ی بغرنج زمینه‌مند بودن آن‌ها است. همواره نسبتی میان فهم و زمینه‌ی فهم باقی خواهد بود. «مفاهیم، مانند ادراکات، مبهم و وابسته به معرفت قبلی هستند. محتوای یک مفهوم در ارتباطش با ادراک متعین می‌شود، یعنی مفاهیم و ادراکات ما ارتباط دُوری با یکدیگر دارند. ادراکات را باید روشن کرد، پس [به‌ناچار] به پاره‌ای از عناصر همان مفهوم مورد بررسی متوسل می‌شویم. در نتیجه، ما هرگز یک مفهوم را کاملاً نخواهیم شناخت، زیرا همواره برخی از عناصر خودِ آن را به کار خواهیم گرفت (تاجیک، ۱۳۸۷: ۱۱۵-۱۱۴). مفهومی چون قدرت نیز نمی‌تواند به شکلی فراتاریخی و فرازمانی مورد بررسی قرار گیرد. برای توجه به این مفهوم می‌بایست بستر و زمینه‌ی محیط بر آن را نیز در نظر داشت.

هم‌چنین، هرچند یک مفهوم^۲ همواره در معرض تعریف و تحدید قرار می‌گیرد، اما این به معنی ضرورت ارائه‌ی یک تعریف مطلق و کامل در ابتدای مسیر پژوهش نیست. چنان‌چه بر تعریف بدوی ویژگی‌های یک مفهوم اصرار ورزیده شود، محرومیت از بدیل‌هایی که در مقابل مفسر قرار خواهند گرفت، دور از انتظار نیست. به عبارتی، مقصود از تحول مفهوم قدرت این نیست که با بدیهی فرض کردن اجزاء از پیش تعریف‌شده، مآلاً وجود مؤلفه‌های بدیل انکار شود. بدیل مفهومی، جز به واسطه‌ی درک عناصر جدید و البته ناروشن، قابل تشخیص نیست. هرچند هر کوشش این‌چنینی آلوده به پیش‌دانسته‌ها است، لیکن می‌توان امیدوار بود که با حفظ فاصله‌ی مناسب از تعاریف پیشینی، درک تحول مفهوم میسر گردد.

در عصر ارتباطات گسترده‌ی جهانی، هیچ نقطه‌ای از جهان نمی‌تواند از تهدیدات و تأثیرات بحران سرمایه‌داری‌ای که اروپا و آمریکا را مستقیماً درگیر ساخته، مصون باشد. واضح‌ترین نمود این تهدیدات را می‌توان در پیچش‌های

سیاسی و ژئوپولیتیک خاورمیانه مشاهده کرد. اهمیت موضوع مقاله‌ی حاضر آن است که به واسطه‌ی آشنایی عمیق‌تر با اندیشه‌هایی که در حواشی گفتمان مسلط در غرب قرار دارند، امکان‌های در حال‌ظهور را بهتر می‌توان فهم نمود و در واقع بدیل‌های سیاسی برای آینده‌ی اروپا را بهتر مورد توجه داشت، که این خود امکان فهم آینده‌ی سیاسی جهان را نیز بیشتر خواهد کرد.

هدف این جستار فهم و تفسیر خوانش و بازنمایی مفهوم «قدرت‌سازنده»^۳ از سوی نظریه‌پرداز معاصر ایتالیایی، آنتونیو نگری^۴ است. از این رو، با بررسی متون و اندیشه‌ی وی در زمینه‌ی سرمایه‌داری متأخر، به مفصل‌بندی متحول مفهوم قدرت نزدیک می‌شویم. پرسش اصلی این است که «اندیشه‌ی آنتونیو نگری در کدام زمینه‌ی نظری و پراتیک شکل گرفته و قدرت در اندیشه‌ی وی دارای چه ابعادی است؟» به‌طور مقدماتی و در پاسخ به این پرسش می‌توان این مدعا را مطرح کرد که «اندیشه‌ی نگری عمدتاً از پیامدهای جهانی‌شدن^۵ سرمایه‌داری و زیستی-سیاسی‌شدن تولید متأثر بوده و در چارچوب نظریه‌ی سیاسی رادیکال متأخر قرار دارد. هم‌چنین، درک وی از مفهوم قدرت، تحت تأثیر فلسفه‌ی درون‌بودی اسپینوزا، برخلاف برداشت غالب از قدرت به‌مثابه قدرت برساخته، حامل بُعد سازنده است.»

۱. چارچوب نظری: تفسیر متن-زمینه‌محور

در بررسی اندیشه‌ها می‌توان تأثیر مناسبات تاریخی، یعنی «زمینه» را در نظر گرفت تا انگیزه‌ها و مشوق‌های فکری مؤلف را درک کرد و هم‌زمان، با تفسیر متن، قصد مؤلف از مواجهه با زمینه‌ها و تعاریف جاافتاده از مفاهیم رایج و نهایتاً پیامدهای مختلف کوشش مؤلف را تشخیص داد. مفسر در این روش، متن^۶ را با توجه به زمینه^۷ به‌مثابه محمل انگیزه‌های مؤلف، به صدا درمی‌آورد. «با تشریح معنا و مضمون گفته‌ها و بررسی زمینه‌ی وقوع آن‌ها، نسبت این گفته‌ها با گفته‌هایی که با همین مضمون مرتبط هستند، مشخص می‌شود. اگر زمینه‌ی متن با دقت کافی شناسایی شود، می‌توان امیدوار بود که به ماهیت گفته‌ی نویسنده پی برده شود (اسکینر، ۱۳۹۳: ۲۰۳).

در این جا، شناخت زمینه، موکول به در نظر گرفتن دو مسئله‌ی عمده است:

- 3 constituent power
- 4 Antonio Negri
- 5 globalization
- 6 text
- 7 context

۱) سرمایه‌داری متأخر و نظم جدید جهانی و ۲) مفاهیم یا مسئله‌نماهای فلسفی - سیاسی در دسترس مؤلف؛ با کمک این مفاهیم، مقایسه‌ی ضمنی اندیشه‌ی مؤلف با دیگران ممکن شده و انگیزه‌ی مؤلف بهتر درک می‌شود. هدف آن است تا ضمن بررسی موجز نضج اندیشه‌ی آنتونیو نگری، سازه‌های مفهوم قدرت در اندیشه‌ی وی فهم شود. از لحاظ سازمان‌دهی، موارد مذکور در فواصل مختلف و به اقتضاء بحث بررسی می‌شوند تا انتقال مباحث میسر باشد. هم‌چنین، عمدتاً متون میانی و متأخر نگری مورد توجه است، چراکه مفهوم قدرت سازنده، مشخصاً در این متون صورت‌بندی شده است.

درانتهای این بخش باید گفت که در تحول یک مفهوم «آن‌چه که تغییر می‌پذیرد، دست کم در آغاز، ربطی به [خود] مفهوم ندارد. آن‌چه تغییر می‌کند، نگرش اجتماعی یا فکری کسانی است که از زبان استفاده می‌کنند. به‌عنوان مثال، چه‌بسا نظریاتی که سابقاً «اسطوره‌ای» نامیده می‌شدند، هنوز هم اسطوره‌ای نامیده شوند، اما تغییر ایجادشده، تغییر کاربست آن واژه از نگاهش به ستایش است» (اسکینر، ۱۳۹۳: ۲۹۰). مفهوم قدرت نیز که در طول تاریخ اندیشه‌ها تا حد زیادی حامل بار ارزشی منفی بوده، در کاربست دگرگونه‌اش می‌تواند شأن سازنده و مثبت بیابد. متون آنتونیو نگری نشان می‌دهند که وی در درک دگرگونه‌ی مفهوم قدرت، از میشل فوکو^۸ نیز فراتر می‌رود.

۲. سرمایه‌داری متأخر: زمینه‌ی تحول مفاهیم

سرمایه‌داری متقدم با کمک نیروهای مرکانتیلیست^۹ تثبیت یافت. در آن وضعیت، دولت می‌بایست: «۱. با انباشت پولی غنی شود، ۲. از طریق افزایش جمعیت تقویت شود و ۳. ضمن رقابت دائم با قدرت‌های خارجی، بقای خود را تضمین کند» (فوکو، ۱۳۹۲: ۱۵-۱۴). سرمایه‌داری متقدم وابسته به دولتی یکپارچه، نیرومند و دارای حق کنترل و حاکمیت مطلق بود که بتواند از فرایند انباشت حمایت کند. مکانیزم اعمال قدرت از فراز جامعه به واسطه‌ی این همراهی اقتصادی-سیاسی تولید می‌شد.

با رشد تدریجی سرمایه و نیاز سرمایه‌داران به بازارهای گسترده‌تر، مرکانتیلیسم به مانعی برای پویایی سرمایه‌داری مبدل شد، زیرا دولت‌ها از طریق سیاست‌گذاری‌ها، بازار را تحدید می‌کردند. بدین نحو، لیبرالیسم به عرصه آمد که ذیل آن «دخاله دولت در اقتصاد با منافع بازار ناسازگار می‌نمود؛ پس پیشنهاد شد نقش دولت به انجام سه چیز محدود شود: اجرای قوانین، چاپ

8 Michel Foucault

9 Mercantilist

پول، فراهم آوردن کالاهای عمومی» (کلارک، ۱۳۸۹: ۹۶). در این وضعیت، که تا اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ ادامه داشت، با وجود اختلاف‌های اساسی تئوریک میان مکاتب لیبرالیسم، رادیکالیسم متقدم و محافظه‌انگاری، «دولت متمرکز» مؤلفه‌ای حیاتی بود. در تحلیل نهایی، در لیبرالیسم نیز «دولت» حدود بازار را تعیین می‌کرد.

مشخصه‌ی دولت-ملت^{۱۰} بعد سرزمینی آن است. وقتی سرمایه به درنوردیدن مرزهای ملی و گسترش به مناطق دیگر اهتمام ورزید، امپریالیسم شکل گرفت که هم‌چنان ناشی از تمرکز قدرت در مرکز و کنترل پیرامون بود. تا پیش از عصر جهانی‌سازی^{۱۱}، این ویژگی سرزمینی، موجد قدرت مستقر، متمرکز و مکان‌محوری^{۱۲} بود که به‌واسطه‌ی منطق حاکمیت دولت مدرن اعمال و بازتولید می‌شد.

از دهه‌ی ۱۹۳۰ تا فروپاشی بلوک شرق، اقتصاد بین‌الملل عرصه‌ی کشمکش بر سر جایگاه دولت و حاکمیت سرزمینی‌اش در فرایند انباشت سرمایه بود؛ سرمایه‌داری بازار در بلوک غرب و سرمایه‌داری دولتی در بلوک شرق. به‌عبارتی، موضوع اصلی مناقشه، بیش از خود صورت‌بندی سرمایه، چگونگی «کنترل» و نسبت سرمایه با دولت بود. در آمریکا به‌عنوان طلایه‌دار سرمایه‌داری نیز هنوز «دولت» مسئول حفظ تعادل اقتصاد بود. دولت رفاه^{۱۳} پیامد حضور چشمگیر و فرادست دولت بود. حتا با وجود برجستگی تدریجی نقش سازمان‌های نظارتی فرادولتی و وابسته به سیستم برتون وودز^{۱۴}، یعنی صندوق بین‌المللی پول، بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه (بانک جهانی^{۱۵}) و گات (سازمان تجارت جهانی^{۱۶})، به‌واسطه‌ی اتخاذ سیاست پولی استاندارد طلا از سوی نهادهایی چون خزانه‌داری ایالات متحده، ساخت متمرکز دولت در کشورهای غربی هنوز پابرجا بود. با ورود به فضای جهانی شده، این سازوکارها متحول می‌شوند.

حتا اگر جهانی‌شدن^{۱۷} میل عمومی سرمایه‌داری بوده باشد، در ربع آخر سده‌ی بیستم بود که اهمیت همه‌جانبه یافت. با افزایش گستره‌ی اقتصاد شرکتی فراملی در دهه‌ی ۱۹۷۰، نظم جدیدی شکل گرفت که متفاوت با امپریالیسم

10 Nation-State

11 Age of the Globalization

12 place-based

13 Welfare State

14 Bretton Woods System

15 IBRD (World Bank)

16 GATT (WTO)

17 Globalization

عمل می‌کرد. «پس از تغییر جهت دنیا به سوی بازارهای هرچه آزادتر خصوصی و رها کردن استاندارد طلا از سوی آمریکا، بحران ۱۹۸۲ مکزیکی جایگاه صندوق بین‌المللی پول^{۱۸} را به‌عنوان آخرین منبع وام احیا کرد. با سقوط کمونیسم، صندوق مذکور به نگهبان اصلی سیاست اجماع و اشنگتن تبدیل شد که بر ریاضت‌های مالی و آزادسازی اقتصادی مبتنی بود» (ساکوآ، ۱۳۸۵: ۱۶۶) و برای توضیح سیاست‌های نئولیبرال «در اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰ به کار می‌رفت. این سیاست‌ها، بر قواعد پولی و مالی، تبدیل‌پذیری ارزی، آزادسازی قیمت و خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی مبتنی بودند (ساکوآ، ۱۳۸۵: ۷۰-۶۹).

هر چند وجه اقتصادی جهانی شدن سرمایه از اهمیت بنیادین برخوردار است، ولی نمی‌توان آن را به این وجه فروکاست. جهانی شدن ملازم شیوه‌ی حکمرانی نئولیبرال و معادل یک فضای جدید است. این فضای جدید شامل «تسلط یک رژیم حقوقی جدید برای اداره‌ی معاملات اقتصادی برون‌مرزی است. فعالیت‌های اقتصادی در فضای الکترونیکی به‌ویژه در صنایعی چون خدمات مالی و شرکتی که به بحران کنترل [دولتی] دامن می‌زنند» (Sassen, 1996: 12)، قابل توجه هستند. سرمایه‌داری متأخر، سبک جدید زیستن است که با همراهی نظم حقوقی^{۱۹} و به‌محاق رفتن بخش مهمی از حق‌ها^{۲۰}، قدرت ناظر بر حیات را جاری می‌کند. وضعیتی که متضمن زوال ساخت متمرکز دولت و کاهش کنترل آن بر سرزمین و در نتیجه تحول منطق عملکرد قدرت است.

بدین نحو، نظم حقوقی از دایره‌ی امر قضا و جزا فراتر رفته و به کمک هنجارهای جدید، کلیت حیات فردی را پیکره‌بندی می‌کند. این مسئله، به‌شدت تحت تأثیر گذر سرمایه به بازار سرمایه^{۲۱} است. «طی تعاملات دولت‌های ملی با بازیگران جهانی اقتصاد، هنجارگذاری‌ای دیده می‌شود که از منطق عملکردی^{۲۲} بازار سرمایه مشتق شده است. این منطق در دهه‌ی ۱۹۹۰، خود را به اقتصادهای ملی تحمیل کرد. از جمله بارزترین پیامدها، می‌توان به این موارد اشاره داشت: اهمیت نوینی که به خودمختاری بانک‌های مرکزی اعطا شد، برتری اقدامات ضدتورمی در کل فرایند رشد اشتغال، برابری نرخ ارز و انواع برنامه‌هایی که به صندوق بین‌المللی پول مربوط می‌شوند. در این نظم هنجاری جدید، دعاوی و ضوابط خاصی از سیاست‌گذاری مشروع و مابقی نامشروع هستند» (Sassen, 2006: 247).

18 IMF (International Monetary Fund)

19 legal order

20 rights

21 capital market

22 operational logic

پس در وضعیت سرمایه‌داری متأخر، «تولید» از حمایت مطلق و کامل یک دولت ملی یکپارچه برخوردار نیست. در این حالت، مکان تولید به فضای تولید تبدیل شده و کارخانه از یک محیط منحصر به فرد و مشخص، به کل فضاهای اجتماعی تسری می‌یابد. خاصیت رهنمودهای نهادهای هنجاری-اقتصادی هم چون صندوق بین‌المللی پول، گذر از مقررات دولت‌های ملی و به عبارتی مقررات زدایی^{۲۳} از اقتصادهای ملی است. در نتیجه‌ی این امر، سوژه‌های کار و نیز حاملان کنش سیاسی، پیکره‌بندی متفاوتی خواهند یافت.

۳. قوام نظریه‌ی سیاسی رادیکال در اروپا

در مجموع، می‌توان چهار عامل را در قوام‌یابی آنچه که نظریه‌ی سیاسی رادیکال نامیده شده است، برجسته نمود، که عبارت‌اند از: (۱) نابسندگی مفاهیم مدرن و بنیادین سیاسی، (۲) فقر نظری در ساحت فلسفی-سیاسی، (۳) رخدادهای دهه‌ی ۱۹۶۰ و (۴) چرخش‌های نظری به سوی فلسفه‌های آلترناتیو.

سیاست‌های حاصل از سرمایه‌داری جهانی به نابسندگی مفاهیم اساسی مدرن همچون حاکمیت^{۲۴} منجر شد. حاکمیت مدرن دولت مبتنی بر تثبیت قلمرو سرزمینی بود. مکان و سرزمین، در حالی که اقتصاد شرکتی در دهه‌ی ۱۹۸۰ به سرعت و به شکل شبکه‌ای و فرامکانی پیش می‌رفت، کارویژه‌ی خود را از دست می‌داد. در حالی که کارل اشمیت^{۲۵} در تعریف دولت، «آن را موجودیتی سیاسی و سازمان‌یافته» می‌دانست که «به لحاظ سرزمینی یکپارچه و در برابر بیگانگان نفوذناپذیر است» (اشمیت، ۱۳۹۳: ۵۱)، پس از دهه‌ی ۱۹۶۰ و در پی رشد جهانی-شدن، دولت دیگر نمی‌توانست طبق تعریف هستی‌شناسی سنتی، خودمختار باشد، [زیرا] پایان انحصار کنترل بر سرزمین موجب بی‌قراری حق حاکمیت می‌شود» (شولت، ۱۳۸۶: ۱۶۹).

پس از گذار سرمایه‌داری از بحران در ربع پایانی سده‌ی نوزدهم و شکل‌گیری تجدید نظرطلبی و در ادامه، انشعابات حزبی به واسطه‌ی ظهور مارکسیسم روسی و نیز رونق دولت‌های هم‌بسته‌ی سرمایه‌داری در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی، چهارمین بحران مارکسیسم در دهه‌ی ۱۹۸۰ بروز یافت. در واقع، پس از بازسازی مارکسیسم و حتا ایجاد فاصله با خوانش روسی، «امیدهای این جریان جدید در دهه‌ی ۱۹۸۰ بر باد رفت. انتقاد چپ نو از سرمایه‌داری ضعیف بود، زیرا اشکال بنیادی سیستم سرمایه‌داری دست‌نخورده باقی می‌ماند» (تاجیک، ۱۳۹۲: ۵۱-۵۰). بحران‌های مارکسیسم می‌توانست از یک سو، مؤید یک فقر

23 deregulation

24 Sovereignty

25 Carl Schmitt

نظری جدی در مواجهه با سیاست نئولیبرال باشد و از سوی دیگر، فراخوانی برای یک نظریه و یا فرصتی برای برجستگی سنتی باشد که تا آن زمان مجال کافی برای عرض اندام نمی‌یافت و دغدغهی اصلی‌اش نقد رادیکال و بنیادین دقایق نظری و پراتیک سیاست مدرن بود.

از سوی دیگر، در دهه‌ی ۱۹۶۰ و درحالی که ایده‌های مارکسیسم روسی به چالش گرفته می‌شد، چپ نو توانست تکانه‌هایی را در بدنه‌ی دولت سرمایه‌داری ایجاد کند که با همراهی کنش‌گران اجتماعی و معترض به وضعیت موجود مواجه شد. اوج کشمکش‌ها در جنبش‌های دانشجویی-کارگری دهه‌ی ۱۹۶۰ اروپا، آمریکا و چین نمود یافت که از قضا با برخورد یأس‌آور کمونیست‌های رسمی نیز مواجه شدند. «ناآرامی‌های ۱۹۶۸ به شدت خواهان آزادی‌های فردی بودند: رهایی از قیدوبندهای پدران، آموزشی، صنفی و دولتی. اگرچه این جنبش خواهان عدالت اجتماعی نیز بود، ولی عدالت اجتماعی و آزادی فردی، تنجیده شده» (هاروی، ۱۳۸۶: ۶۲-۶۱) و در نتیجه، تحدید امیال و کنش‌های فردی در چارچوب رسمی حزبی بیش از پیش دشوار می‌نمود. به عبارت بهتر، این جنبش‌ها اگرچه از آبشخور نظریه‌ی مارکسیستی نیرو می‌گرفتند، اما در نهایت شکل مرکز‌گریز و اقتدارستیز آن‌ها، کل نظریه‌ی سیاسی مدرن و از جمله مارکسیسم، که مآلا و در ساحت عمل، حاوی اهمیت کار حزبی و ضرورت سازمان بود را به چالش می‌گرفت.

در بستر این زمینه، چهارمین عامل، یعنی چرخش‌های مهم به سوی فلسفه‌های اسپینوزا و نیچه نیز پشتوانه‌ی فلسفی نظریه‌ی سیاسی رادیکال متأخر را قوام بخشیدند. فوکو، دریدا، دلوز، گتاری و به‌ویژه آلتوسر، از پیشگامان جریان فکری‌ای بودند که مواجهه‌ی رادیکال با آراء جزم‌باورانه‌ی مدرن، به‌خصوص با طرح‌های هگلی بود. با کار دلوز، فوکو و دریدا، تهاجم نیچه‌ای علیه جزم‌های هگلی پیش رفت و با چرخش آلتوسر به سوی اسپینوزا تهاجم شدت یافت. از جمله خوانش سرمایه^{۲۶} اثر آلتوسر^{۲۷} با بهره از «فلسفه‌ی درون‌بودی^{۲۸} اسپینوزا، نقد دیالکتیک هگل بود. دیدگاه اسپینوزاشناختی آلتوسر از لحاظ طرح ایدئولوژی، طرح نسبت مارکسیسم با اسپینوزا، طرح نسبت هگل با اسپینوزا و نیز از لحاظ امکان‌های فلسفه‌ی اسپینوزا، برای فلسفه‌ی ماتریالیست مهم بود» (نصف‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۵۳-۱۵۲).

با نفوذ نگرش اسپینوزایی به نظریه‌ی سیاسی و قوام بیشتر سنت رادیکال، در مقابل استعلاهای به‌جامانده از ذهن فلاسفه‌ای چون افلاتون، افق درون‌بودی

26 Reading Capital

27 Louis Althusser

28 immanent

برجسته می‌شد. Immanence (درون‌بودگی) مقابل Transcendence (استعلا) قرار می‌گیرد که «از واژه‌ی لاتینی Transcendere به‌معنای بالا رفتن و تفوق یافتن مشتق شده است. به زعم افلاتون، «خیر»، در فراسوی هستی قرار دارد (ضمیران، ۲۰۵:۱۳۹۰) و در نتیجه، حیات زمینی وسیله‌ای است که باید برای رسیدن به هدف (کمال) نفی شود. اما در نگرش اسپینوزا، هستی و طبیعت عرصه‌ی عمل و ساختن مداومی است که متضمن «نفی» نیست. در این‌جا، سودگرایی و غایت‌مندی ملازم مدرنیته، به‌شکلی رادیکال بازنگری می‌شود. اسپینوزا در رساله‌ی اخلاق اشاره می‌کند که «تصورات کلی موجب می‌شوند برخی چیزها ناقص به‌نظر برسند، تا جایی که انسان‌ها در خصوص اشیاء طبیعی نیز چنین تصور می‌کنند... اما طبیعت هیچ فعلی را برای غایت [که در گفتمان غالب در مدرنیته می‌تواند مناط کمال عمل باشد] انجام نمی‌دهد... فعل خدا یا طبیعت دارای آغاز و انجام نیست (اسپینوزا، ۲۱۸:۱۳۹۲-۲۱۷). پس «عمل» و نهایتاً سیاست اسپینوزایی می‌تواند وسیله‌ای بی‌هدف/غایت باشد که از منشأ میل، توانایی و اراده سرچشمه می‌گیرد.

۳-۱. آنتونیو نگری: فلسفه و سیاست

آنتونیو نگری (۱۹۳۳) از چهره‌هایی است که در دهه‌ی ۱۹۷۰ ایتالیا به مارکسیست‌های مستقل^{۲۹} شهرت داشتند. این طیف از دل مبارزات کارگران، دانشجویان و حرکت‌های فمینیستی دهه‌های ۷۰-۱۹۶۰ سربرآورد و به‌دست کسانی چون ماریو ترونٹی^{۳۰}، رانیرو پانزیری^{۳۱}، ماریو روزا دلاکوستا^{۳۲} و آنتونیو نگری صورت‌بندی شد. نگری، پس از دوره‌ای حبس و چهارده سال تبعید و تدریس در فرانسه، به امید بهره‌مندی از عفو عمومی در دهه‌ی ۱۹۹۰ به ایتالیا بازگشت، ولی زندانی و نهایتاً در آوریل ۲۰۰۳ آزاد شد (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۱۰-۹). وی در رشته‌ی نظریه‌ی دولت که به نظریه‌ی قضایی و قانون اساسی مربوط است، به درجه‌ی دکتری نائل شد. آثار وی میان فلسفه، نظریه‌ی سیاسی و نقد فرهنگ پیوند برقرار کرده (نگری و دیگران، ۱۳۹۱: ۵۳) و نیز تحول اقتصادسیاسی و تحول مفاهیم سیاسی ذیل خوانش متحول از فلسفه‌های سیاسی و مواجهه با رویکردهای موافق و مخالف سرمایه‌داری را دنبال نموده‌اند.

نگری سوای مواجهه با خوانش‌های رسمی از مارکسیسم و نیز تقابل با سیاست لیبرال، درمقابل هایدگری‌های پسامدرن قرار می‌گیرد. به نظر وی،

29 Autonomist Marxist

30 M.Tronti

31 ³ R. Panzieri

32 M. R. Della Costà

«شرم‌آور بود که چند متفکر دریافت خودشان از فلسفه‌ی معاصر را «ضعیف» و یا حتا «اندیشه‌ی سست» (pensiero molle)^{۳۳} می‌خواندند. آن طرح‌ها معادل صاف کردن برجستگی مفصل‌بندی‌های امرواق^{۳۴}، آرایه‌ها^{۳۵} و مونتاژهای^{۳۶} نقد پسا‌ساختار‌گرایانه‌ی فرانسوی به روی افق هستی‌شناسی هایدگری و حتا فریبکارانه‌تر از این، طرحی برای انکار مقاومت‌هایی بود که ضمیمه‌ی نخستین قانون اساسی دموکراتیک پس از فاشیسم بودند. اما سه چهره ماندگار شدند؛ آنتونیو گرامشی^{۳۷}، ماریو ترونٹی و لوییزا مورارو^{۳۸}. این سه، بنیانی برای فلسفه‌ی سیاسی انپوه‌خلق^{۳۹} فراهم آوردند که به فراسوی پسامدرنیته پیش می‌رود» (Negri, 2009: 8-9). قصد نگری در این جملات آن است که خوانش‌هایی چون هستی‌شناسی جیانی واتیمو^{۴۰} را شماتت کند؛ خوانش‌هایی که استراتژی رادیکال‌هایی چون ژیل دلوز^{۴۱} را به شیوه‌ای خنثا‌بازنمایی می‌کردند. به‌عبارتی، مسئله‌نمای نظری در مورد بدفهمی استراتژی‌های رادیکال فرانسوی، انگیزه‌ای مهم برای نگری ایجاد کردند. درعین حال در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ با تغییر نظر در مورد کار حزبی سازمان‌یافته و به‌ویژه تحت‌تأثیر چرخش نسبی از مارکس و لنین به سوی اسپینوزا، شاهد تغییر مواضع نگری و برجسته‌شدن نگری متأخر هستیم.

۲-۳. هستی‌شناسی درون‌بودی: ساختن

برای بررسی درک نگری از مفهوم قدرت، توجه به فلسفه و سیاست اسپینوزایی مهم است. مایکل هارت^{۴۲}، سیاست اسپینوزایی را سیاستی هستی‌شناختی می‌داند که در آن به‌واسطه‌ی تحلیل پرمایه‌ی قدرت و تشریح مفهومی عمل، اصولی که به هستی جان می‌بخشند به اخلاق و ساختمان عملی سیاسی [نیز] جان می‌دهند. در فلسفه‌ی اسپینوزا، تحلیل قدرت، لحظه‌ای است که اندیشیدن به جهان متوقف

33 Limp Thought

34 the real

35 dispositifs

36 agencements

37 Antonio Gramsci

38 Luisa Muraro

39 Multitude

40 Gianni Vattimo

41 Gilles Deleuze

42 Michael Hardt

در عمده کارهای متأخر نگری از جمله امپراتوری، مایکل هارت همراه وی بوده‌است. هارت که به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و ایتالیایی مسلط است، نقش مهمی در نگارش متون داشته است. درعین حال، از آن‌جا که مقاله عمدتاً متوجه ابعاد سیاسی متون است، نگری را مورد توجه و اشاره قرار می‌دهد.

و آفریدن‌اش شروع می‌شود (هارت، ۱۳۹۲: ۱۱۸-۱۱۶).

هرچند نگری هم‌چون رادیکال‌های دیگر، از روش مارکس در نقد سرمایه‌داری متأثر بوده، ولی عمدتاً تحت تأثیر پسا ساختارگرایی فرانسوی است که درک دگرگون از مفهوم قدرت برای وی ممکن می‌شود. نگری تحت تأثیر خوانش ژیل دلوز از فلسفه‌ی عمل اسپینوزا قرار دارد. دلوز در پی آلترناتیوی مثبت هم‌چون عمل سازنده در مقابل سلبیت هگلی، بر هستی‌شناسی برگسون، تبارشناسی اخلاق نیچه و سیاست اسپینوزایی و مقولات هستی، تفاوت، عشق و شادی متمرکز بود. این مقولات مستقیماً در کارهای متأخر نگری گسترش می‌یابند.

هم‌چنین، تجدیدنظر پسا ساختارگرایان/رادیکال‌های فرانسوی در اندیشه‌ی اسپینوزا، در تحقق مفصل‌بندی‌های بدیع از مفهوم قدرت کارساز بود، به عبارتی: «۱. اسپینوزیسم جدید فرانسوی درون‌بودگی^{۴۳} را از «عمق» به «سطح» آورد و فرد در وضعیتی قرار گرفت که اندیشیدن به جهان، با «ساختن»^{۴۴} آن یکی شد» (نجف‌زاده، ۱۳۹۳: ۸۸). این ساختن، «نه از طریق نفی مرحله‌ی حاضر، بلکه از طریق ترکیب آن صورت گرفته و آن را با شدتی بیش‌تر حفظ می‌کرد» (هارت، ۱۳۹۲: ۱۹۱-۱۹۰) و در نتیجه، چالش اساسی با سلبیت هگلی بود. «۲. غایت یا هدف، تابع نیاز انسان به سازماندهی عالم شد. [درواقع] فعل و قدرت، در افق درون‌بودگی یکی شدند و ۳. استعلاهای سیاسی^{۴۵} از منظر درون‌بودگی مطلق نگرسته شدند» (نجف‌زاده، ۱۳۹۳: ۸۹-۸۸). در رویکرد درون‌بودی، قدرت و نهادهای اعمال‌گر آن، نه در استعلا و جایگاه فراز، که در سطح و درون روندهای اجتماعی قرار دارند. این هستی‌شناسی درون‌بودی، امکان فهم دگرگونه‌ی قدرت را در شرایطی مهیا می‌کند که پیش از نگری مفهومی چون زیست-قدرت برجسته بود.

۴. «قدرت» در اندیشه‌ی نگری: قدرت بر ساخته و قدرت سازنده

نگری در برهه‌ای به تحلیل قدرت توجه می‌کند که افول مفهومی و پراتیک دولت-ملت، جهانی‌شدن^{۴۶} و نقش فزاینده‌ی شبکه‌های مالی فراملی قدرت‌مند، در تعیین خط‌مشی‌های سیاست و حقوق بین‌الملل در مرکز توجه بوده و به‌ویژه در مواجهه با حاکمیت نوظهور جهانی و در مورد امکان تغییر وضعیت، رویکردهایی

43 Immanentisme

۴۴ تأکید از ما است.

۴۵ انواع اصیل حکومت یا قانون اساسی (یک‌نفر، چندنفر، تعداد بسیار) که می‌توان رد آنها را در فلسفه‌ی یونانی دنبال کرد.

46 Globalization

نیهیلیستیک عرض اندام می‌کنند. در این شرایط پرسمان‌هایی در خصوص مقولات کار، حق و نسبت‌اش با قدرت و نیز، چگونگی نقد سرمایه‌داری برای نگری برجسته می‌شوند. جهت فهم تلقی نگری از قدرت، ابتدا می‌بایست به مفاهیم زیست-قدرت و نیز زیست-سیاست توجه داشت.

اشکال جامعه از سده‌های هفدهم و هیجدهم به این سو، از عملکردهای انضباطی به سوی شیوه‌های کنترلی حرکت کردند. در بستر گسترش حکم‌رانی لیبرال، قدرت باید هر مؤلفه‌ی زیستی‌ای را سامان بخشد تا هم آزادی و هم امنیت تولید و سرمایه حفظ شوند. این قدرت مشرف به حیات یا به عبارتی، زیست-قدرت^{۴۷}، زیست را به جریان شرکت تبدیل کرد؛ یعنی «زندگی فرد در [شبکه‌ای از] شرکت‌های مرتبط جای گرفت، نه درون چارچوب نگاه بزرگی چون شرکت تجاری یا دولت. زندگی با کلیه‌ی روابط مالکیت، خانواده، بازنشستگی و... فرد را به شرکتی دائمی و متکثر وارد می‌سازد. این یعنی گسترش اقتصاد به کل قلمرو اجتماعی: سیاست حیاتی^{۴۸} (فوکو، ۱۳۹۲: ۹۶). زیست-قدرت و زیست-سیاست^{۴۹}، عمدتاً بر مبنای کارهای میشل فوکو و ژیل دلوز، پشتوانه‌ای برای نظریه رادیکال و به‌ویژه برای اندیشه‌ی نگری محسوب می‌شوند.

نگری به مفهوم اسپینوزایی بدن توجه دارد. زیست-قدرت برای تولید خودش، آزادی، رفاه، امنیت و نهایتاً باید بدن را تولید کند. این امر به واسطه‌ی زیست-سیاستی ممکن می‌شود که کارویژه‌اش «شناسایی یک جامعه و تأسیس سیاست جامعه^{۵۰} است» (فوکو، ۱۳۹۲: ۳۲۶). سیاست جامعه نشان‌دهنده‌ی هم‌نیروهای ظاهراً اقتصادی است که با تحدید کران‌های دولت در مقابل بازار، خود دولت را در شکلی جدید، در مقابل نفوذ دیگر لایه‌های اجتماعی حفظ می‌کند.

نگری به کمک هستی‌شناسی درون‌بودی که هستی‌شناسی تجربه است و کم‌رنگ‌ترین سایه‌ی استعلاگرایی را محو می‌کند (Negri, 2004: 115)، «قدرت» را در گستره‌ی درون‌بودی و نه استعلایی فهم کرده و به همین خاطر توان درک تاریخی‌بودن و سوژکتیو بودن آن را می‌یابد. قدرت مستقر و در ظاهر مقدر، نه موهبتی از پیش حاضر که حاصل نبردهایی تاریخی و انسانی است. انسان‌ها با عمل‌شان و در فرایندهای تاریخی، نظم‌ها را بنیان می‌گذارند، ولی به محض بناشدن این نظم‌ها، قدرت سازنده‌شان به مثابه قدرتی بر ساخته در مقابل‌شان قد علم می‌کند. در حقیقت، سیستمی که توسط قدرت‌های سازنده

47 bio-power

48 vitalpolitik

49 bio-politics

50 Gesellschaftspolitik

تأسیس شد، خود مکانیزمی را می‌گسترَد که هرگونه زاینده‌گی را زایل می‌کند.

ضروری است اشاره شود که مفاهیم قدرت برساخته و سازنده صرفاً متعلق به دوران معاصر نیستند، اما از آن‌جا که در این‌جا تمرکز بحث بر وضعیت متأخر سرمایه‌داری بوده، قدرت برساخته و جایگاه قدرت سازنده در نظریه‌ی نگری را عمدتاً در راستای تبارشناسی وی از حاکمیت پسامدرن، که امپراتوری نامیده می‌شود، تشریح می‌کنیم.

۱-۴. قدرت برساخته و امپراتوری

الف) رژیم حقوقی قدرت برساخته. نگری به سنت حقوقی‌ای اشاره دارد که استنباط‌اش آن است که قدرت سازنده، یک تأسیس را انتظام بخشیده و سپس در مقابل آن قرار می‌گیرد، پس خود فقط به واسطه‌ی قدرت برساخته^{۵۱} توضیح‌پذیر خواهد بود. در این سنت، که در نظریه‌ی حقوق عمومی آلمانی سده‌ی نوزدهم قوام یافت، قدرت برساخته به «آنچه باید بشود»^{۵۲} و قدرت سازنده به «آنچه هست»^{۵۳} مربوط هستند. اولی به تئوری حقوقی باز می‌گردد و دومی به تاریخ یا جامعه‌شناسی. دومی بنیان اولی است، ولی در پیوندی علی که بلافاصله گسیخته شده و در نتیجه، سیستم برساخته‌ی حقوقی، خودبسنده (Negri, 1999: 3-4) متظاهر می‌شود.

از قضا، در نظریه‌های حقوق‌مدار، از جمله نظریه‌ی جان رالز^{۵۴}، «قدرت سازنده درون قدرت برساخته‌ی حقوقی مستحیل شده و سرشت خلاقه‌اش را از دست می‌دهد» (نگری و هارت، 1999: 5، 340: 1388). در نظریه‌ی مشروطه‌خواهی نیز این‌طور استنباط می‌شود که فرد به شکلی داوطلبانه تحت حاکمیت درآمد، خود را تابع ساخته و وضعیتی را پدید آورده که قدرت سازنده فقط از سوی قدرت برساخته توجیه‌پذیر شود (Negri, 1999: 20). به عبارتی، مشخصه‌ی اصلی قدرت برساخته، ضمانت حقوقی و ابتنای آن بر رژیم حقوقی مستقر است. رژیم حقوقی، که می‌توان آن را در قالب نهادها، قراردادهای و تجویزها قابل تعریف دانست، مبین نظمی برساخته است که با نهاد قدرت برساخته یعنی نهاد حاکمیت، پیوندی مستحکم دارد.

51 constituted power

۵۲ Sollen آلمانی با معادل انگلیسی: what ought to be

۵۳ Sein آلمانی با معادل انگلیسی: what is

54 John Rawls

مناسبت کهن سه مسئله، یعنی حق، حقیقت و سیاست، پښتوانه‌ی رژیم حقوقی بوده است. کشمکش میان حقیقت و سیاست ماجرای پیچیده است. «حقیقت ویژگی مستبدانه [و الزام آور] دارد و لذا خود کامگان از آن متنفرند، چون به انحصارشان در نمی آید» (آرنت، ۱۳۸۸: ۳۱۵). بحث از کشمکش سیاست (عقیده) و حقیقت، از این منظر مهم است که قدرت در برداشت مدرن، حاوی اراده به سلطه بر حقیقت و به عبارتی، استعلایی بوده است. اگر نظم حقوقی، پتانسیلی برای انسجام جامعه است، در عین حال، سیاست/قدرت استعلایی نیز تمایلی به هم‌نشینی با حقیقت و حقوق نشان نمی‌دهد، اما در رژیم جهانی نئولیبرال وضعیت متفاوت است.

امپراتوری^{۵۵} به‌مثابه پارادایم پسامدرن حاکمیت در مباحث نگر، بر پایه‌ی نهادهای رژیم نئولیبرال بنا شده است. در این رژیم به نظم حقوقی توجه اساسی می‌شود، به این معنا که «آزادی عمل شرکت‌ها (که از لحاظ حقوقی به‌عنوان افراد در نظر گرفته می‌شوند) مصلحتی ضروری است. توافقات بینادولتی، حاکمیت قوانینی که در چارچوب سازمان جهانی تجارت وجود دارند را تضمین کرده‌اند. نئولیبرال‌ها ترجیح می‌دهند حکومت از طریق تصمیمات قضایی انجام شود. به عبارتی، هرگونه مناقشه باید از طریق قانون و دادگاه و در نظام حقوقی پیگیری شود» (هاروی، ۱۳۸۶: ۹۶-۹۴). رژیم لیبرال نتیجه‌ی نظامی حقوقی است که مداخله قضایی دولت را مفروض می‌گیرد. حیات اقتصادی نیز درون چارچوبی حقوقی شکل می‌گیرد که مالکیت، معاهدات، حقوق بهره‌برداری انحصاری، ارز و بانک‌داری را تثبیت می‌کند (فوکو، ۱۳۹۲: ۲۲۵).

نگری به مسئله‌ی حق و نظم حقوقی در امپراتوری توجه ویژه داشته و تأکید دارد که در پسامدرنیته، مفهوم حق بایستی برحسب مفهوم امپراتوری درک شود. دو نکته‌ی اصلی نشانه‌های حقوقی امپراتوری هستند: ۱. ستایش جنگ به‌مثابه ابزاری اخلاقی ۲. تمایل به مفهوم *bellum Justum* یا جنگ عادلانه.

(ب) جنگ، پلیس جهانی و فساد. جنگ عادلانه در امپراتوری دیگر نه مفهومی تدافعی، بل فی‌نفسه موجه است. جنگ خلیج فارس اولین نمونه برای عرضه‌ی معرفت‌شناسی جدید جنگ عادلانه بود» (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۵۰-۴۹). نگری به هژمون شدن ایالات متحده در ابتدای دهه‌ی ۱۹۹۰ و پس از حضور در خلیج فارس اشاره دارد. مشی حقوقی-نظامی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز مبین این وضعیت است. باید توجه داشت که امپراتوری قلمرو یک کشور خاص نیست، ولی گردش چرخ‌های اقتصادی-حقوقی-نظامی آن نیازمند کشوری است که بتواند با کسب همراهی حداکثری کشورها، نظم

را تضمین کند.

نظم نیز به منزله‌ی صلح مطلق نیست. امپراتوری باید دائماً از ستیزه به سوی صلح حرکت کند تا در حکم پلیس^{۵۶} باز تولید شود. پلیس لزوماً تمایل به رؤیت‌پذیری ندارد، هر چند در موقع اضطرار، از آن پرهیز نمی‌کند. «مدل امپراتوریایی اقتدار، بر اساس دو عامل، یعنی حکومت حقوقی از طریق استثنا و صف‌بندی نیروی پلیسی، تعریف می‌شود. آن چه مهم است وضعیت استثنایی پایداری نیست که سازمان‌های فراملی به واسطه‌اش در هر امری مداخله می‌کنند، بل وضعیت استثنایی پایداری است که با توسل به ارزش‌های ذاتی عدالت توجیه می‌شود. به عبارتی، از طریق ارزش‌های عام، حق پلیس مشروعیت می‌یابد» (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۵۷-۵۶).

امپراتوری هم‌چنین عرصه‌ی بحران سراسری یا به تعبیری «فساد»^{۵۷} است. جامعه‌ی امپراتوری همواره در همه‌جا تخریب می‌شود، اما ضرورتاً به سوی ویرانی پیش نمی‌رود. فساد، ذات امپراتوری است (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۹۱-۹۰) و جنبه‌ی عرضی ندارد. چنان‌که در چارچوب تحلیل گفتمانی سیاست و در تمایز با مفهوم «بحران» در آموزه‌ی مارکسیسم، بر مفهوم «بی‌قراری»^{۵۸} تأکید می‌شود که متضمن هیچ غایت مسجّل و مبرهنی نیست، فساد در امپراتوری نیز بی‌غایت است.

سرانجام به سبب تحول نقش دولت در نظام جهانی، نقش سازمان حقوقی و دولت‌محور ملل متحد که از جمله با هدف حفظ حاکمیت دولت‌های عضو مستقر شد، تغییر کرده است؛ به بیان نگری:

با اهمیت روزافزون وابستگی متقابل جهانی دولت-ملت‌ها، منشور سان‌فرانسیسکو یک مورد بی‌ربط و نابه‌جا می‌نماید. این وابستگی در توافقات جزئی و طرح‌های مشارکتی به رسمیت شناخته می‌شوند. از جمله، بحران مالی سال ۲۰۰۸ نشان داد که تا چه اندازه، ادغام بازار جهانی، دولت‌ها را فراتر از هر پیش‌فرضی از حاکمیت [ملی]، ملزم به تشریک‌مساعی در تنظیم اقتصادی و مداخلات علیه تأثیرات بحران می‌کند (Negri, 2010: 207).

56 Police

57 corruption

58 dislocation

نکته‌ی مناقشه‌برانگیزی که از سوی نگری مطرح می‌شود، این است که قدرت بر ساخته‌ای که این بار و در عصر جهانی شدن سرمایه، در هیئت امپراتوری تجسد یافته، به واسطه‌ی ملاحظات و شرایطی، خود امکان گذر به فراسویش را فراهم می‌آورد. پیش از زیستی‌شدن قدرت/سیاست، مکان‌هایی انضباطی و گسسته هم‌چون خانواده، مدرسه، زندان و... زایش و زوال سوژکتیویته را به واسطه‌ی تمایز امردرونی/امبریونی محقق می‌ساختند، اما امپراتوری بیرون ندارد. نگری در پاسخ به این پرسش که آیا می‌توان در زندگی-شامل کار، زبان، بدن‌ها، میل‌ها-برای ظهور یک ضدقدرت، برای تولید سوژکتیویته، فضایی یافت، می‌گوید که زیست-سیاست از منظر وی نمی‌تواند صرفاً بر اساس مفهوم قدرت فوکویی درک شود (Negri, 2008: 13-14) و این‌گونه با جلب توجه به بُعد دیگر قدرت، یعنی قدرت سازنده، امکان بررسی مسئله‌ی مقاومت، که در کار فوکو نسبتاً نادیده گرفته‌شد را مطرح می‌کند.

۲-۴. قدرت سازنده: کار انبوه خلق

برخلاف مدل‌هایی چون امپراطوری رُم یا نمونه‌های امپریالیستی که با عملکردهای رؤیت‌پذیر، از یک سرزمین مرکزی آغاز شده و سپس به بیرون مرزها گسترش می‌یافتند، امپراتوری پسامدرن قلمرویی است که بیرون ندارد و به شکلی متناقض‌نما، هرچیزی از جمله سوژکتیویته و به تعبیری، تضادش را درون خودش تولید می‌کند. امپراتوری نظمی می‌نماید که «پایدار، ابدی، الزامی» (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۴۷) و برخوردار از حقیقت و حق جهان‌شمول است، اما نگری و جوهری دیگر را مشخص می‌سازد. مفهوم قدرت در چارچوب فلسفی-سیاسی نگری، ماهیت دیالکتیکی دارد، بدین معنی که امپراتوری قلمرو حاکمیت به مثابه قدرت بر ساخته است که به واسطه‌ی کنش‌ها و مقاومت‌هایی ساخته شده که در طول ادوار مختلف در زمینه‌ی مدرنیته و عمدتاً در خطوط مبارزات طبقاتی یک بلوک مقاومت را شکل داده بودند. اینکه چرا فرجام عمل این بلوک قدرت، نهایتاً بازتولید حاکمیت بوده، نتیجه‌ی شکل «طبقاتی»، «عمودی» و به عبارتی «استعلایی» مقاومت‌های طبقاتی و توده‌ای بوده است. با خوانش متون نگری درمی‌یابیم که امپراتوری پسامدرنی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز و به‌ویژه پس از دهه‌ی ۱۹۹۰ رؤیت‌پذیر شد، بستری مناسب برای تغییر شکل مبارزه به شیوه‌ی درون‌بودی و نهایتاً تحقق خواسته‌ی نیروهای مقاومت است.

به عبارتی، برای نگری، امپراتوری هم مانند دولت مدرن، حاصل مقاومت‌ها و مبارزات کارگری و توده‌ای است و نه تقدیری که از سوی نیروهای رؤیت‌ناپذیر تحمیل شده باشد. نگری می‌خواهد بگوید که امپراتوری نه لزوماً

یک تهدید بلکه یک فرصتِ رهایی است. رهایی مزبور به واسطه‌ی پیوند بلوک مقاومت هرروزه با مقولات متحول «کار، تولید زیستی-سیاسی و سوژگی کتیویته‌ی انبوه‌خلق» قابل فرض است.

الف) از رنج به کار دیونیسوس. نگری در متون خود قدرت رام‌نشدنی کار زنده^{۵۹} را به سطح می‌آورد. مواجهه با مسئله‌نمای «قدرت کار» انگیزه‌ای کارساز برای نگری است. وی به شکلی برجسته، «کار» را در مجاورت مسئله‌ی حق قرار می‌دهد و ساخت حقوقی‌ای را دنبال می‌کند که به دولت مدرن مشروعیت حصاربندی کار زنده را بخشد. به‌زعم نگری، «اندیشه‌ی مشروطیت، عمل اجتماعی آفرینش‌گر را نیرویی وحشی، حیوانی درنده‌خو و قدرت‌مند دانست که به گفته‌ی هگل باید آن را رام کرد» (نگری و هارت، ۱۳۸۸: ۳۴۱).

با رجوع به متن کار دیونیسوس درمی‌یابیم که با ورود عمده‌ترین تعارض سرمایه‌داری، یعنی تنش سرمایه-کار به درون سازمان حقوقی، کشمکش واقعی اجتماعی به قلمرو حقوقی وارد شد. حقوق که قصد داشت نیروی کار را کنترل و توزیع کند، اکنون باید تعارض آن با سرمایه را درونی می‌کرد. نگری با ارائه‌ی شواهدی می‌گوید که «کار زنده، ذیل تمهیدات دولت رفاه و حقوق برآمده‌ی آن، درون قانون اساسی جای گرفت تا از یک سو، کشمکش اجتماعی طبقاتی رسماً وارد حوزه حقوقی شود و از دیگر سو، امکان کنترل سازندگی کار فراهم آید. هرچند در جریان گردش سرمایه، دولت تلاش می‌کند تا مستقل به‌نظر برسد» (نگری و هارت، ۱۳۸۸: ۲۴۴-۲۴۳)، ولی با تعبیه حق کار در نظم حقوقی، امکان بروز بحران درون دولت بیش‌تر شد. علی‌رغم هدف اساسی نظم حقوقی، یعنی سهم‌بندی منافع و در نتیجه، تأسیس فضایی میان امر خصوصی و امر عمومی، با ورود «کار» اجتماعی‌شده به نظم حقوقی، حاکمیت حقوق دچار تناقض و انحصار دولتی قانون دچار ابهام شد. در واقع،

قانون در جریان تسلسلی نامتغیر و ویژه حکمرانی می‌کند، در حالی که اجتماعیت دائماً در حال تغییر است... علاوه بر بحران قانون در قلمرو اجتماعیت، دو عنصر هستند که انحصاری بودن قانون به‌منزله‌ی منبع [قدرت انحصاری دولت] را سست می‌کنند: نخست، ازمیان‌رفتن تفکیک قوا که در عمل «فراهم کردن امکان استقلال کامل برای قوه‌ی مقننه بود» و دوم، به‌دلیل ادغام فزاینده‌ی حوزه عمومی با حوزه

خصوصی (نگری و هارت، ۱۳۸۸: ۱۵۰).

به‌زعمِ نگری در سرمایه‌داری متأخر، رابطه‌ی جامعه مدنی و دولت می‌تواند استراتژی‌ای برای رشد متعادل اقتصاد و بازتولید روساختاری نیروی کار و شرایط تولید (سود) باشد. اجتماعی‌شدن سرمایه‌داری معادل با اجتماعی‌شدن مناسبات بهره‌کشی است (نگری و هارت، ۱۳۸۸: ۲۵۲). به‌عبارتی، در سرمایه‌داری متأخر، بهره‌کشی درون کارخانه‌ها محدود نمی‌شود و با گسترش آن، مآلا نیروهای ناراضی و به‌نوعی یک پرولتاریای اجتماعی فراگیر شکل می‌گیرد.

بحث نگری از مقوله‌ی «کار»، به‌جز ابعاد حقوقی، شامل وجوه هستی‌شناختی‌ای است که پیش از وی به‌واسطه‌ی کسانی آغاز شده بود که کوشیدند نسبت‌شان با پروژه‌ی هگل را نشان دهند. ازجمله «ژیل دلوز از عقلی نظام‌یافته و از سوپژکتیویته‌ای که انکارکننده‌ی زندگی است، دست کشید و به نظریه‌ای مبتنی بر آزادسازی رانه‌های بدنی متمایل شد» (شرمن، ۱۳۹۰: ۲۷-۲۶). ژرژ باتای^{۶۰} نیز در تمایز با هگل، بر این موضوع تأکید کرد که کار برده، که مسئول آفرینش امر انضمامی است، در اصل عمل انسانی است که به‌جای آزادمردن، زیستن در بردگی را انتخاب کرد. یعنی، ماهیت کار، ذاتاً برده‌وار است (شرمن، ۱۳۹۰: ۳۵).

فهم مفاهیم آری‌گویی/تأیید^{۶۱}، شادی و دیونیسوس می‌تواند درک هستی‌شناسانه‌ی نگری از مقوله‌ی کار را روشن‌تر سازد. آری‌گویی بدو وضعیت هستی‌شناسیک نورواقی/اسپینوزایی است که با مفهوم کناتوس^{۶۲} در پیوند است. این مفهوم برای اسپینوزا «ذات هر شیء و قدرت آن است. کناتوس، هرچیز را آن می‌کند که هست. به‌عبارتی، تلاش برای صیانت یا تأیید نفس، هرچیز را وادار می‌کند تا آن باشد که هست» (تیلیش، ۱۳۷۵: ۵۵). آری‌گویی، همانا تأیید زندگی و نیروهای آن است. شادی نیز «بیان عاطفی آری‌گویی شجاعانه به وجود حقیقی خود است. این شادی نه حاصل کامیابی‌های سطحی، بلکه تأیید نفس وجود بوده» (تیلیش، ۱۳۷۵: ۵۰-۴۹) و فلسفه‌ی شادی نیز الزاما نوعی فلسفه‌ی عمل است (هارت، ۱۳۹۲: ۱۱۰).

دیونیسوس^{۶۳} آری‌گو به زندگی است و «نه دیالکتیکی» در آن راه

60 Georges Bataille

61 affirmation

62 conatus

۶۳ دیونیسوس (Dionysus) یا دیونیزوس، یکی از اساطیر/خدایان مهم و بزرگ یونان و به‌ویژه عصر هلنی‌مآبی است. او را خدای زراعت و حاصل‌خیزی می‌دانستند. نیچه در آثار خود و ازجمله در زایش تراژدی از روح موسیقی، برای برشمردن امر تراژیک به‌مثابه عرصه‌ی آری‌گویی، دیونیسوس را

ندارد. برای فهم دیونیسوس، باید به مفهوم «رنج» در مسیحیت توجه داشت. در مسیحیت، زندگی نیازمند توجیه بوده و به تعبیر نیچه، «وجدان معذب» مسیحی ناتوان از درک زندگی است. این یعنی نه‌گویی به زندگی و تحمل رنج. «شادی مسیحی، تحلیل‌بردن درد، درونی کردن و نهایتاً هدیه کردن آن به خدا است» (دلوز، ۱۳۹۰: ۴۶). اما دیونیسوس حتا به توان‌فرساترین رنج، آری می‌گوید (دلوز، ۱۳۹۰: ۴۹) و با دربرگرفتن آن، زندگی را تأیید می‌کند. پس کار دیونیسوس، کار آری‌گو به خودش، به نیروی سازنده‌اش و به زندگی است و دیگر نه معادل با رنج که برابر است با شادی وجودی.

در فلسفه‌ی الهیاتی هگلی، «کار» به مثابه «رنج»، شایسته‌ی نه‌گویی و فراقنکی است. زندگی در این چشم‌انداز بستر کار/رنج است. کار برده، «رنج»ی است که نهایتاً موجب رستگاری‌اش می‌شود. به عبارتی، «بنده، خدایگان خدایگان می‌شود» (وال، ۱۳۸۷: ۲۱۲). در این صورت، پس از خدایگان‌شدن او رنج بردگی می‌بایست به یک دیگری^{۶۴} فرا افکنده شود. درحالی که این نه رابطه‌ی صوری، بل تحول هستی‌شناسیک کار است که ظرفیت رهایی را تولید می‌کند. برای نگری، این معنای هستی‌شناختی کار است که دگرگون می‌شود. وی بیان می‌دارد:

«در دهه‌های پایانی قرن بیستم، کارصنعتی موقعیت هژمونیک خود را از دست داد و به‌جای آن «کار غیرمادی» به‌وجود آمد؛ کاری که محصولات غیرمادی‌ای چون دانش، اطلاعات، ارتباطات، رابطه یا واکنشی عاطفی را تولید می‌کند. اصطلاحات متعارفی چون **کار خدماتی**^{۶۵}، **کار فکری**^{۶۶} و **کار شناختی**^{۶۷}، همه ناظر بر ابعاد غیرمادی هستند.»

نگری دو قسم کار غیرمادی تشخیص می‌دهد. «نخست، کاری که اساساً

در مقابل آپولون قرار می‌دهد. هم‌چنین ارتباط دیونیسوس با معشوقه‌اش آریان مورد اشاره است. آریان خود آری‌گویی را آری می‌گوید و تأیید می‌کند. برای مطالعه عمیق‌تر از جمله ر.ک. به: دلوز، ژیل، **نیچه و فلسفه**، ترجمه عادل مشایخی.

- 64 Other
- 65 Service Work
- 66 Intellectual labor
- 67 Cognitive Labor

فکری یا زبانی است و در تولید ایده‌ها، نمادها، رمزها، تصاویر و محصولات مشابه نقش دارد. دوم، «کار عاطفی»^{۶۸}. عواطف-هم‌چون شادی و غم-وضعیت خاص بدن را به‌همراه شیوهی خاص اندیشیدن متجلی می‌کند. درعین حال، کار مربوط به تولیدات غیرمادی، مادی باقی می‌ماند. آن‌چه غیرمادی است، محصول اش است» (نگری و هارت، ۱۳۸۷: ۱۴۶-۱۴۵). این گزاره‌ی اسپینوزایی که «برای اندیشیدن واقعی بر پایه‌ی قدرت، نخست باید مسئله را در رابطه با بدن مطرح کرد» (هارت، ۱۳۹۲: ۱۷۱)، برای نگری راهگشا است. وی باور دارد که «کار مجموعه‌ای منسجم از مغزها و دست‌ها، ذهن‌ها و بدن‌ها، بی‌مکان و بسیار پر قدرت است» (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۳۰۱).

در متن نگری با زن‌شدن کار^{۶۹} نیز مواجه می‌شویم. «زن در تولید سوپرکتیویته محوریت دارد و از آن‌جا که زنان در کانون تولید سوپرکتیویته و حیات^{۷۰} قرار دارند، از مفاهیم قدیم تولید مستثنا شده‌اند» (دلوز، نگری و هارت، ۱۳۸۵: ۶۶). با نسبت‌دادن زاینده‌گی زنانه به مقوله‌ی کار، امکان پدیداری بُعد رؤیت‌ناپذیر قدرت تقویت می‌شود. قدرت با منش زنانه، متفاوت با «قدرتی» است که به‌عنوان کنترل انسان بر انسان با مردانگی ملازم است. اعمال قدرت عموماً فعالیتی مردانه است، اما زنان [در مواجهه با مفهوم قدرت]، بر انرژی، ظرفیت و توانایی تأکید دارند» (تیکنر، ۱۳۸۶: ۳۱۲-۳۱۱).

یک وجه مهم متن امپراتوری که تلاشی است جهت تحلیل گذرهای حاکمیت مدرن به حاکمیت پسامدرن، انگاشت قدرت نهفته در کار و این گزاره است که کارگر صرفاً ابژه‌ی قدرت نیست، بلکه خود قدرت‌آفرین است. «نقش مرکزی‌ای که پیش‌تر با نیروهای کار توده‌ای کارگران کارخانه در تولید ارزش افزوده ایفا می‌شد، به‌طور فزاینده به قدرت کار فکری، غیرمادی و ارتباطی محول شده و [در نتیجه] باید یک نظریه‌ی جدید سوپرکتیویته که اساساً از طریق دانش، ارتباط و زبان عمل می‌کند را صورت‌بندی نمود (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۷۱-۶۹). این موضوع با توجه به باور نگری به زیستی-سیاسی شدن تولید قابل فهم می‌شود.

ب) زیستی-سیاسی شدن جهانی تولید. با زوال کنترل دولت بر «کار» و «قانون»، عرصه برای بازیگران فرادولتی/فراملیتی باز شد. «تولید» در سرمایه‌داری متأخر از سیالیت و عدم پابندی به مکانی تعیین‌یافته^{۷۱} یعنی حصار کارخانه

68 Affective Labor

69 Becoming-Woman of Labor

70 Vitality

71 determined

برخوردار بوده و حامل تکنیک‌ها و هویت‌های بیش‌تعیّن یافته^{۷۲} است. تولیدی زیستی-سیاسی که خود را پای‌بند به محصولات متعیّن نمی‌داند و حتا «زبان» را نیز دربر گرفته است. به‌زعم نگری «محلی که باید تولید زیستی-سیاسی^{۷۳} را در آن جای دهیم، سلسله‌ای غیرمادی از تولید زبان، ارتباط و امر نمادین است که به‌دست صنایع ارتباطی ایجاد شده است» (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۷۶-۷۵). تولید زیستی‌سیاسی هیچ قیدی درمورد تولید صرف کالاهای صنعتی متعیّن ندارد. مهم قدرتی است که به‌واسطه‌ی تولید امر نمادین جاری می‌شود و می‌تواند با رضایتِ ابژه‌ی قدرت نیز همراه شده و حتا موجه بنماید.

نکته‌ی راهگشا برای نگری این است که هرچند تولید زیستی-سیاسی و زیست-قدرت در ارتباط با هم «کل زندگی اجتماعی را درگیر می‌سازند، اما روش‌شان تفاوت دارد. زیست-قدرت بر فراز جامعه ایستاده و نظم را تحمیل می‌کند، اما تولید زیستی-سیاسی درون جامعه حلول کرده^{۷۴} و از طریق اشکال دسته‌جمعی، کار، روابط و اشکال اجتماعی را به‌وجود می‌آورد» (نگری و هارت، ۱۳۸۷: ۱۳۱-۱۳۰). این تمایزی مهم میان نگری و فوکو است. نگری درعین حال که اهمیت پیشنهاده‌ی زیست-قدرت را می‌داند، می‌گوید «مسئله‌ی تولید در نسبت با زیست-قدرت و جامعه‌ی کنترلی، ضعف کار نویسندگانی که مفاهیم از آن‌ها وام گرفته شده را آشکار می‌کند. ابعاد «حیاتی»^{۷۵} یا زیستی-سیاسی کار فوکو را باید در رابطه با نیروهای محرک تولید مشخص کرد. فوکو از درک نیروهای محرک تولید در جامعه‌ی زیستی-سیاسی ناتوان بود. هرچند دلوز و گتاری ما را با درکی پساساختارگرایانه از زیست‌قدرت آشنا و بر مسئله‌ی تولید هستی اجتماعی تأکید کردند اما در اندیشه‌ی آنان نیز مؤلفه‌های هستی‌شناسی رادیکال تولید امر اجتماعی، عقیم ماند» (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۶۹).

نگری در امپراتوری با ابتنا بر مفهوم رادیکال‌شده‌ی بدن می‌گوید که وقتی قدرت زیستی‌سیاسی می‌شود، بدن اجتماعی توسط ماشین قدرت شکل می‌گیرد و در فضای مجازی‌اش رشد می‌کند (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۶۴). در جامعه‌ی کنترلی و ازجمله در سرمایه‌داری متأخر، «ابژه‌ی بهره‌کشی و سلطه، فعالیت‌های تولیدی خاص نیست، بل ظرفیت جهان‌شمول برای تولید کردن است (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۳۰۱).

در عصر جهانی‌شدن، شرکت‌ها و بنگاه‌های مالی، صنعتی و حقوقی فراملی دیگر در حاشیه‌ی قلمرو قدرت و دولت نیستند. آن‌ها بازیگران اصلی هستند، اما

72 overdetermined

73 biopolitical production

74 Immanent to society

75 vital

به زعم نگرى «فعاليت شرکت‌ها ديگر با اعمال سلطه‌ى مستقيم و سامان‌دهى غارت آشکار تعريف نمى‌شود. آن‌ها مستقيماً سرزمين‌ها و جمعيت‌ها را مفصل‌بندي و قدرت کار را در بازارها توزيع کرده و قسمت‌هاى متعدد توليد جهاني را سازمان مى‌بخشند. قدرت‌هاى مالي و صنعتى، نه تنها کالاها، بلکه سوېژ کتيويته‌ها را در بستر زيستى-سياسى توليد مى‌کنند» (نگرى و هارت، ۱۳۹۱: ۷۴). اين چنين، امکان شکل گيرى سوېژ کتيويته در بطن امپراتورى فراهم مى‌شود. امپراتورى، پنداره‌اى نوستالژيک در بازگشت به گذشته نيست. امپراتورى را بايد در مجاورت توليد زيستى-سياسى فهم نمود که طى آن:

-حاکميت دولت-ملت‌ها هنوز اثربخش است، ولى بطور فزاينده در حال نابودى است.

-مؤلفه‌هاى اصلى توليد و مبادله-پول، تکنولوژى، مردم و کالا-با سهولت بيشتري در مرزها حرکت مى‌کنند.

-شکل جديد و جهاني حاکميت، مرکب از ارگانيسم‌هاى ملّى و فراملّى‌اى است که حول منطق واحد فرمان‌روايى متحد مى‌شوند (نگرى و هارت، ۱۳۹۱: ۲۵-۲۶).

قصد نگرى از تاکيد بر زيستى-سياسى شدن توليد و تلاش براى رؤيت پذيرى ابعادى مغفول‌مانده از مقوله‌ى «کار»، اين است که نشان دهد جهاني شدن ضرورتاً يک فرايند يأس آور و صرفاً متأثر از تحرک شرکت‌هاى فراملّى نيست. سوېژ کتيويته هنوز از طريق کنش‌هاى سوژه و در روند توليد رخ مى‌دهد، اما در چارچوب توليد زيستى-سياسى که «مکان توليد دگرگون شده و حصارهاى پيشين ميان ديوار نهادها از بين رفته و بيرون و درون غيرقابل تشخيص‌اند» (نگرى و هارت، ۱۳۹۱: ۲۸۳-۲۸۲) و هرچيزى از جمله مقاومت در-درون-ساخته مى‌شود. در اين جا، نقش نيروهاى کار زيستى سياسى برجسته است. اين نيروها ذيل نام انبوه‌خلق‌ها حامل قدرتى هستند که مورد توجه نگرى است.

ج) قدرت سازنده‌ى انبوه خلق و دموکراسى مطلق. لفظ قدرت سازنده احتمالاً در ايام انقلاب آمريکا رايج شد، اما کاربست‌اش به دوره‌ى رنسانس ما بين سده‌هاى پانزده و هجده بازمى‌گردد که به‌عنوان مفهومی هستى‌شناختى در مورد شکل جنبش تاريخى (Negri, 1999: 22) به کار مى‌رفت. در ادوار مختلف مدرنيته، قدرت سازنده و قدرت بر ساخته در نبردى پايان‌ناپذير قرار داشته‌اند. نظريه‌ى حقوقى^{۷۶} همواره در تعريف قدرت سازنده پيش قدم شده تا تعريفى متناقض‌نما از آن به دست دهد: قدرتى که از ناکجا آباد مى‌آيد و نظام

حقوق را سازمان می‌بخشد. مفاهیم سازنده/برساخته اخلاقی هستند، زیرا به کنه وجود انسان می‌پردازند (Negri, 1999:2). نگرى قدرت کار زنده، یعنی منبع قدرت سازنده را در مقابل قدرت برساخته‌ی حقوقی درک می‌کند. به عبارتی، «کار زنده در فرایند تولید هنجارهای جدید، ساختارهای مرده‌ی جامعه را متزلزل می‌کند و از آن‌جا که منبع حق است، اساساً نقد رادیکال قانون است (نگری و هارت، ۱۳۸۸: ۳۴۱).

حامل و عامل قدرت سازنده، انبوه خلق^{۷۷} است. به لحاظ ریشه‌شناختی^{۷۸}، انبوه خلق در ادبیات فلسفی-سیاسی غرب وجود داشته، اما در معنا و مقصودی متفاوت. از جمله برای هابز^{۷۹}، مالتیود، انبوهه و جمعیتی همیشه‌حاضر، یکدست و بی‌شکل بود که می‌بایست از سوی لویاتان (دولت) تصرف شود. اما در رویکرد اسپینوزایی نگرى، «انبوه‌خلق بی‌شمار^{۸۰}، از تفاوت‌هایی درونی تشکیل شده که نمی‌توان آن‌ها را به هویتی واحد تقلیل داد. برخلاف توده، در انبوه‌خلق تفاوت‌ها پابرجا می‌مانند» (نگری و هارت، ۱۳۸۷: ۲۱-۲۰).

در متن انبوه‌خلق، جنگ و دموکراسی درمی‌یابیم که از آن‌جا که «هیچ تولیدی نیست که مشارکت مبتنی بر اشتراک نباشد، [در تولید زیستی-سیاسی] که هستی‌شناختی است و دائماً هستی اجتماعی و ماهیت انسان نوین را به وجود می‌آورد، انبوه‌خلق‌ها با انبوه‌خلق‌های دیگر تلاقی پیدا کرده و از هزاران نقطه‌ی تلاقی و ریزومی^{۸۱} که این تولیدات کثیر را متصل می‌کنند، زندگی انبوه‌خلق [جهانی] سربرمی‌آورد» (نگری و هارت، ۱۳۸۷: ۴۰۸).

اهمیت فکر اسپینوزایی در مفصل‌بندی مفهوم انبوه‌خلق نگرى این بوده که «بدیل سیاسی در انقلابی‌ترین شاخه‌ی سویژکتیویسم اسپینوزایی، ناظر به خودحکمرانی مجموعه افرادی است که در گشایش میل‌شان به سوی ساختن امر مشترک عمل می‌کنند» (نجف‌زاده، ۱۳۹۳: ۸۹-۸۸). میل انبوه‌خلق‌ها به ساخت دگرگونه‌ی زیست اجتماعی و تلاش‌های عمدتاً طبقاتی‌شان در مدرنیته بود که شرایط شکل‌گیری امپراتوری را فراهم آورد. امپراتوری، «واکنشی است به [همان] مبارزات طبقاتی برای رهایی»، یعنی «انبوه‌خلق وجود امپراتوری را

77 Multitude

78 etymologic

79 Thomas Hobbes

80 many

81 rhizome

ریزوم (زمین‌ساقه) که از زیست‌شناسی وارد فلسفه‌ی ژیل دلوز شده، ساقه‌های ریشه‌مانندی است که اطراف ریشه‌ی اصلی گیاه، در جهات گوناگون و به طور افقی و نامنظم گسترش می‌یابد. بعلاوه در مباحث دیگر از جمله در اینترنت، موسیقی و... هم از این ترم استفاده می‌کنند.

اراده‌کرد» (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۸۹)؛ پس گذر از امپراتوری نیز برای این سوېژکتیویته ممکن است. برخلاف ماهیت عمدتاً واکنشی و تخریب‌گر مقاومت‌های توده‌ای یا طبقاتی انبوه خلق مدرن در مواجهه با قدرت استعلایی دولت مدرن، قدرت انبوه‌خلق در امپراتوری، ایجابی، غیرواکنشی، خودجوش و سازنده خواهد بود. سیاستی هم که می‌تواند برای تعریف این فضا مناسب باشد، درون‌بودی است و در چارچوب آن، قدرت عمودی، استعلایی و مستقر بر فراز جامعه نیست؛ یعنی می‌توان گسترش افقی‌اش را در ساختار کارزنده‌ی انبوه‌خلق‌ها نظاره کرد.

به‌زعم نگری، درحالی که کار غیرمادی برتری یافته و تمایزات میان زندگی کاری و اجتماعی، حیات فردی و اجتماعی و نیز تمایزات میان تولید و شکل زندگی، از میان برخاسته و امر واقعی تولید سوېژکتیویته می‌کند، بدیلی برای قدرت موجود، به شکلی ایجابی و دربرگیرنده‌ی خصیصه‌ی بالقوگی^{۸۲} ظاهر می‌شود (Negri, 2011: 8). این بدیل، قدرت سازنده‌ی انبوه‌خلق است.

در فلسفه‌ی اسپینوزا قدرت دو سویه دارد که برابر^{۸۳} و بخش‌ناپذیر^{۸۴} است: قدرت تأثیرگذاری^{۸۵} و قدرت تأثیر-پذیری^{۸۶}؛ ایجادگری و حس‌پذیری. ذات طبیعت به‌مثابه قدرت، به‌طور یکسان متضمن نوعی تولید و حس^{۸۷} است: هر قدرتی حامل قدرتی هم‌سنگ و جدایی‌ناپذیر برای تأثیرگذاری است (هارت، ۱۳۹۲: ۱۳۹). در این فلسفه، قدرت صرفاً عامل سلطه و مرگ نیست، بلکه می‌تواند نیروی حیات و زندگی باشد. به بیان دیگر، در مقابل قدرت برساخته‌ی اقتصادی-حقوقی، قدرت سازنده، تأیید نیروی انبوه‌خلق توسط خودش است. «انبوه‌خلق آفرینش‌گری که امپراتوری را نگاه می‌دارد، توانایی آن را نیز دارد که به‌طور خودگردان، یک ضدامپراتوری و سازمانی بدیل از جریانات و مبادلات جهانی پدیدآورده» و بالقوگی قدرت سازنده را به فعلیت برساند. «انبوه‌خلق، دموکراسی جدیدی را ابداع خواهد کرد که ما را به فراسوی امپراتوری خواهدبرد» (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۳۱).

نگری با مواجهه‌ای هستی‌شناختی با کسانی چون کارل اشمیت^{۸۸} که «همواره تلاش کرده تا روح قدرت سازنده را با ترس و لرز احضار کند»، تأکید دارد که

82 potentiality

83 equal

84 indivisible

85 Power to effect

86 Power to affected

87 Sensibility

88 Carl Schmitt

«قدرت سازنده چیزی متفاوت است. تصمیمی است که از فرایند هستی‌شناختی کار مولد سربرمی‌آورد. شکل نهادینی که محتوایی مشترک به‌وجود می‌آورد و عملی عاشقانه است» (نگری و هارت، ۱۳۸۷: ۴۱۱).

سه نکته وجود دارد که تفاوت کار نگری با دیگران را بهتر نشان می‌دهد. نخست آن‌که قدرت سازنده دالی تهی است که به‌شکل تاریخی مدلول خود را می‌یابد. منطق حاکمیت در امپراتوری پسامدرن، در مجاورت زیستی-سیاسی شدن تولید، زمینه‌ی مناسبی را برای بلوغ و کارایی قدرت سازنده نشان داده‌است. دوم این‌که نگری کار سوژکتیویته‌ها، که منبع قدرت سازنده است را عملی عاشقانه می‌داند. وی، عشق را که پیش از این در ادبیات نیچه‌ای وجود داشته، در پیوند با امر مشترک اسپینوزایی قرار می‌دهد:

تعریف ماتریالیستی عشق، تعریف اجتماع است؛ یعنی تعریف شالوده‌ی روابط عاطفی‌ای که از طریق سخاوت^{۸۹}، که ترتیبات اجتماعی را بوجود می‌آورد، بسط می‌یابد. امروز عشق به طرزی اساسی، به‌عنوان ویرانی هرگونه تلاش برای محدود کردن وجود به امور خاص یا خصوصی مطرح است. عشق، کلید اصلی تبدیل امرخاص یا خصوصی^{۹۰} به امر مشترک است (دلوز، نگری و هارت، ۱۳۸۵: ۸۲-۸۳).

نگری با اشاره به احتمال بی‌توجهی دیگر روشنفکران به عشق، با تأکید بر شجاعت خود و دیگر اسپینوزیست‌ها معتقد است که عشق معادل است با «قوی‌ترین شور و عاطفه»^{۹۱} که وجود مشترک را می‌آفریند و قدرت [برساخته] را

89 Generosity 90 the proper or private

۹۱ passion از جمله نکات مهم در فلسفه‌ی اسپینوزا، کاربست توأمان واژگان قریب است که امروز تفاوت آنها اهمیت بیشتری یافته است. متفکرینی چون اسپینوزا گاهی از چند واژه به شکلی مترادف یا مشابه استفاده کرده‌اند. passion را نیز می‌توان با توجه به این نکته در نظر داشت. چنانکه آقای دکتر جهانگیری، در پانوشت اولین صفحه از ترجمه بخش سوم اخلاق، از تضارب معانی گاهی متفاوت در هنگام کاربست واژگانی چون *passio* و *affectio*، *actio* در فلسفه‌های سده‌های میانه و یا نزد دکارت و اسپینوزا هم، سخن می‌گوید. اسپینوزا از *passio* در معنای دکارتی یعنی «عاطفه» استفاده کرده ولی خود دکارت آن را گاهی در معنای انفعال، پذیرش فعل (متضاد *actio*)، استعمال کرده است. پس در ترجمه و معنایابی چنین واژگانی، همواره سطحی از احتیاط و شاید تردید باقی خواهد بود (اگرچه به‌تعمیق افتادگی معنا، خاصیت عام ترجمه و عبارتی، منش «زبان» است). در ترجمه‌ی پارسی متن اخلاق عمدتاً از واژه‌ی انفعال استفاده شده است. واژه‌ی «شور» را در مقابل واژه‌ی *pathos* نیز در نظر گرفته‌اند.

برمی اندازد» (Negri, 2004: 117).

سومین نکته آن که هر چند قدرت سازنده توسط سوپرکتیویته‌ها بنیان‌گذاری می‌شود، اما «نمی‌توان ذات^{۹۲} قدرت سازنده را به قدرت برساخته فروکاهید، چون ذیل ارتباط مداوم میان قدرت سازنده و انقلاب، اشکال مقاومت، آفرینش و خلاقیت، و ابداع قانون، در یک ترکیب به یکدیگر متصل شده‌اند. درنهایت، قدرت سازنده، لازمه‌ی آزادی بدن و ذهن از بندگی است» (Negri, 1999: 22-23). نگری نمی‌پذیرد که قدرت سازنده نیز قدرتی استعلایی است که باید به شکل منفی و سلبی، قدرت برساخته را زایل کند.

به نظر می‌رسد که «قدرت سازنده به‌مثابه هسته‌ی هستی‌شناسی سیاسی» (Negri, 1999: 35)، ظرفیت تحقق چیزی را دارد که در سنت اسپینوزایی دموکراسی مطلق^{۹۳} خوانده می‌شود. دموکراسی مطلق که مقدمات‌اش از طریق تولیدات زیستی-سیاسی دربردارنده‌ی شکل جدید روابط اجتماعی و قدرت سازنده فراهم می‌آید، «متفاوت از دموکراسی‌های مرسوم است که مسئله‌شان رأی‌دادن منظم و ادواری است. از آن‌جا که تولید مناسبات اجتماعی نه تنها اقتصادی که کاری سیاسی نیز هست، تولید اقتصادی و تولید سیاسی [روابط اجتماعی] منطبق می‌شوند و شبکه‌های تولید به چارچوبی برای ساختار نوین جامعه اشاره می‌کنند. این دموکراسی که در آن، همه از رهگذر تولید زیستی-سیاسی به‌طور مشترک جامعه را خلق و حفظ می‌کنند، همان «دموکراسی مطلق» است» (نگری و هارت، ۱۳۸۷: ۴۱۰). اگر صحبتی از قدرت مطلق [و سازنده] باشد، تنها می‌تواند در قالب دموکراسی انبوه خلق مدنظر باشد (Negri, 1999: 22 ; Negri, 2004: 115).

قدرت سازنده، نه صرفاً هم‌چون اصلی قدرت‌مند که استعداد تولید هنجارهای منتج‌شده از نظام حقوقی را دارا باشد، بل به‌مثابه موضوع این تولید مورد توجه است. باید آن‌را نه به‌عنوان تولید ساخت‌بندی قدرت‌های برساخته، بلکه به‌عنوان موضوعی که سیاست دموکراتیک را تنظیم می‌کند، ببینیم. به‌عبارتی، قدرت سازنده در مقابل برساخته‌سازی مقاومت می‌کند (Negri, 1999: 2).

(د) تقابل قدرت سازنده و مفهوم حاکمیت. قدرت سازنده لاجرم در مقابل مفهوم مدرن و به‌ویژه هابزی حاکمیت^{۹۴} قرار می‌گیرد. هابز حاکمیت در هیبت لویاتان را این‌گونه توجیه می‌کند: "من حق خود به حکومت بر خویشان را به این شخص یا به این مجمع از اشخاص واگذارده و همه‌ی اعمال او را برحق

92 essence

93 absolute democracy

94 Sovereignty

می‌دانم، به این شرط که تو نیز حق خود را به او واگذاری... وقتی این توافق صورت گیرد جماعتی که بدین نحو در یک شخص وحدت می‌یابد، دولت^{۹۵} خوانده می‌شود. این تکوین لویاتان، همان خداوند میرایی است که آدمیان در سایه‌ی اقتدار خداوند جاویدان، صلح و آرامش و امنیت را مدیون او هستند... حاکم، صاحب قدرت حاکمه^{۹۶} است و همگان اتباع او هستند" (هابز، ۱۳۸۰: ۱۹۲).

نگری معتقد است که امتناع هابز از میل به ساختن^{۹۷}، رهنمون به طرح استعلای قدرت است که امر اجتماعی^{۹۸} را تحت سلطه‌ی آن خرد می‌کند (Negri, 1999: 108). بدین سان، مفهوم حاکمیت و مفهوم قدرت سازنده در تقابل مطلق قرار دارند و می‌توانیم بگوییم که اگر یک شیوه‌ی مستقل برای توسعه‌ی مفهوم قدرت سازنده وجود داشته‌باشد، این شیوه به مفهوم حاکمیت ارجاع نمی‌دهد (Negri, 1999: 21).

نگری متوجه سنت به‌جامانده از کار هابز است. هابز ماهیت فلسفی استعلاهای یونانی افلاتونی-ارستویی را همچنان دست‌نخورده باقی گذارد. هرچند وی به درک ضرورت استدلال سیاسی منطقی در باب ماهیت قدرت مطلق رسید، اما منطق مکانیکی‌اش یک رابطه‌ی عمودی و فزادست قدرت را ایجاد کرد. برای نگری دو سنت عمده مهم می‌نماید. «سنت قراردادگرایی^{۹۹} کسانی چون هابز و روسو که چشم‌انداز مبتنی بر قدرت سازنده، در آن سنت حوالتی به استعلا و به قدرت برساخته تشخیص می‌دهد. دوم، سنت متافیزیک مدرن، از ماکیاوللی و اسپینوزا تا مارکس که توسعه‌ی حرکت قدرت سازنده را به شکل مطلق در نظر داشته و البته این مطلق‌بودگی^{۱۰۰} هرگز به تمامیت‌خواهی تبدیل نمی‌شود. نزد ماکیاوللی و اسپینوزا، روندی میان یگانگی^{۱۰۱} و انبوه‌خلق گسترش می‌یابد و ساخت امرسیاسی، معادل تولید نوآوری دائمی می‌شود» (Negri, 1999: 28-29). در این رابطه، می‌توان به متن ماکیاوللی و ما نیز اشاره داشت که آلتوسر در آن به سنت دوم مورد نظر آنتونیو نگری پرداخته و ضمن تأکید بر اهمیت ماکیاوللی، از جمله به نسبت دانش وی در مورد حقیقت عملی اشیاء-پیش‌زمینه‌ی عریان کردن وجه خیالین بازنمایی‌های تاریخی- و گزاره‌ی اسپینوزایی تعیین صحت و خطا اشاره دارد (Althusser, 1999: 8).

95 civitas

96 Sovereign Power

97 constitutionalism

98 the social

99 contractualism

100 absoluteness

101 singularity

نتیجه گیری

• امپراتوری، کار دیونیسوس، تولید زیستی-سیاسی، انبوه خلق و نیز قدرت سازنده از جمله مفاهیم مقوم اندیشه‌ی نگری متأخر بوده‌اند. در ساختمان این مفاهیم، توجه به مبانی فلسفی اسپینوزایی-نیچه‌ای و بهره‌گیری از مفاهیم پسا ساختارگرایانه‌ی فوکوی-دلوزی برجسته است. اندیشه‌ی نگری به واسطه‌ی این بهره‌ها در چارچوب نظریه‌ی سیاسی رادیکال متأخر قرار گرفته و با فاصله‌ای مشخص از مارکسیسم هگلی، به مارکسیسم اسپینوزایی نزدیک می‌شود، زیرا در عین حال که به نقد و واکاوی وضعیت سرمایه‌داری متأخر می‌پردازد، از استراتژی طبقاتی ناظر بر طرح خدایگان-بنده فاصله گرفته و با طرح مقوله‌ی درون‌بودی انبوه خلق، نوعی سیاست غیراستعلایی و مبتنی بر تکثر و تفاوت را نشان می‌دهد. نگری به واسطه‌ی درک قدرت در شق سازنده‌اش، مجال می‌یابد تا امکان گذر از امپراتوری از طریق کنش انبوه خلق‌ها را پیگیری کند. زمینه‌ای که امکان این گذر را فراهم آورده، جهانی شدن سرمایه‌داری است. این، نوعی اقتصادی جهانی است که «کار» و «تولید» را از بین دیوار کارخانه‌ها و مرزهای ملی به سطح جامعه‌ی جهانی تسری بخشیده و به سبب این سرایت، همه‌ی نیروهای اجتماعی به شکل بالقوه به نیروهای حامل نیروی کار (در اقسام مادی و غیرمادی) بدل شده و به نوعی یک پرولتاریای نوین خلاق، گسترده و وسیع جهانی شکل می‌گیرد. هرچند «خودجوشی» مکانیزم عمل انبوه خلق‌هاست و نگری سعی نمی‌کند تا یک ایدئولوژی سفت و سخت به دست دهد، در عین حال باید متوجه زمینه‌ای بود که متن و اندیشه‌ی نگری در آن قرار دارد. با اوج‌گیری مناسبات شرکتی در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و به ویژه با هژمون شدن جهانی ایالات متحده در دهه‌ی ۱۹۹۰، سرمایه‌داری نئولیبرال جهان را به یک کارخانه‌ی عظیم بدل کرد که بایستی در تولید و مصرف محصولات و تکنولوژی‌های هرروزه مشارکت کنند. نئولیبرالیسم از طریق تولید نیاز و ذائقه و تحمیل آن، امیدوار به تحمیل مشارکت همگانی در تولید است. اما در بینش اسپینوزایی نگری، مشارکت همراه با تأثیرپذیری و نیز تأثیرگذاری است، همان‌طور که قدرت دارای سویه‌های تأثیرگذاری و تأثیرپذیری است. پس برای نگری در این شرایط نیز امکان تحقق آرمان‌رهایی از قید سرمایه‌داری قابل استدلال و موجب امید است. چه،

امپراتوری نئولیبرال، به تحقق همان چیزی یاری کرده که روزی مایه‌ی امیدواری بود: یک پرولتاریای جهانی عظیم؛ این بار اما متکثر، متمایز با نوع جاافتاده‌ی آن.

• نگری از تعریف قدرت امتناع می‌ورزد. عمدتاً پیامدهای اثباتی قدرت سازنده قابل تشخیص هستند تا اجزاء ثبوتی و متعین آن. وی سعی می‌کند ردهای مفصل‌بندی این مفهوم را نشان دهد تا امکان رؤیت بُعد سازنده‌ی قدرت فراهم آید. به عبارت دیگر، قدرت سازنده منشی تصادفی یا ممتنع داشته و قاعدتاً امکان تعریف تام آن وجود ندارد.

• هرچند نگری از زیست-قدرت فوکو بهره‌مند است، اما ذیل مفهوم درون‌بودگی، زیست-قدرت فوکو نیز از گونه‌ای استعلا برخوردار می‌شود. با طرح و بسط مفهوم تولید زیستی-سیاسی، نگری از اندیشه‌ی دلوز نیز فاصله‌ی مشخص می‌گیرد. هم‌چنین صبغه‌ی «امید» و ارانه‌ی اندیشه‌ی وی برجسته است. در متون متأخر وی، جهانی شدن سرمایه نه لزوماً یک تهدید بلکه یک فرصت تاریخی است. نگری از این منظر در مقابل پسامدرن‌هایی چون ژان بودریار^{۱۰۲} قرار می‌گیرد که هیچ فضا و هیچ «امید»ی برای رهایی از وضعیّت نیافتند. وی هم‌چنین در مقابل کسانی چون ارنستو لاکلائو^{۱۰۳} یا ژاک رانسیر^{۱۰۴} قرار می‌گیرد که نسبت به کارآیی اندیشه و استراتژی درون‌بودی و به‌ویژه خودجوشی چیزی چون انبوه خلق دچار تردید هستند. اگرچه بحث رانسیر درخصوص سیاست مبتنی بر استتیک و تعیین حدود رؤیت‌پذیری را می‌توان در مجاورت رؤیت‌پذیرشدن سازنده‌بودن قدرت در ساحت تولید نزد اندیشه‌ی نگری در نظر داشت. در هر حال، این امیدواری و یا شاید خوش‌بینی که امپراتوری با گسترش خود، زمینه‌ای مناسب‌تر را برای رشد قدرت زیستی و سازنده‌ی انبوه‌خلق‌های خودجوش و نهایتاً زایش دموکراسی مطلق فراهم می‌آورد، چالش‌های تئوریک جدی در مقابل خود می‌بیند.

102 Jean Baudrillard

103 Ernesto Laclau

104 Jacques Rancière

منابع

الف) منابع فارسی

آرنت، هانا. (۱۳۸۸). **میان گذشته و آینده: هشت تمرین در اندیشه‌ی سیاسی**، ترجمه‌ی سعید مقدم، تهران: نشر اختران.

اسپینوزا، باروخ بندیکت. (۱۳۹۲). **اخلاق**، ترجمه محسن جهانگیری، چاپ پنجم، تهران: نشر دانشگاهی.

اسکینر، کوئنتین. (۱۳۹۳). **بینش‌های علم سیاست؛ درباب روش**، ترجمه‌ی فریبرز مجیدی، جلد اول، چاپ اول، تهران: نشر فرهنگ جاوید.

اشمیت، کارل. (۱۳۹۳). **مفهوم امر سیاسی**، ترجمه یاشار جیرانی و رسول نمازی، چاپ اول، تهران: نشر ققنوس.

تاجیک، محمدرضا. (۱۳۸۷). **پسامدرنیسم و روش، فصل نامه حوزه و دانشگاه: روش‌شناسی علوم انسانی**، سال ۱۴، شماره ۵۵، ۱۳۸-۱۱۳.

تاجیک، محمدرضا. (۱۳۹۲). **پسامارکسیسم و پسامارکسیسم**، چاپ اول، تهران: نشر علم.

تیکنر، آن. (۱۳۸۶). **اصول واقع‌گرایی سیاسی هانس مورگنتاؤ: یک صورت‌بندی تازه‌ی زن‌باورانه، در نو-واقع‌گرایی، نظریه‌ی انتقادی و مکتب برسازی**، ویراسته‌ی اندرو لینکلتر، ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

تیلیش، پل. (۱۳۷۵). **شجاعت بودن**، ترجمه‌ی مراد فرهادپور، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.

دلوز، ژیل؛ نگری، آنتونیو؛ هارت، مایکل. (۱۳۸۵). **بازگشت به آینده**، ترجمه و گردآوری رضا نجف-زاده، چاپ اول، تهران: نشر گام‌نو.

دلوز، ژیل. (۱۳۹۰). **نیچه و فلسفه**، ترجمه عادل مشایخی، چاپ اول، تهران: نشر نی.

ساکوآ، ریچارد. (۱۳۸۵). **پساکمونیسیم**، ترجمه محسن حکیمی، چاپ اول، تهران: نشر آشیان.

شرمن، دیوید. (۱۳۹۰). **خودآگاهی هگلی و پسااختارگرایان فرانسوی**، ترجمه‌ی محمدمهدی اردبیلی و پیام ذوقی، چاپ اول، تهران: رخدادنو.

شولت، یان آرت. (۱۳۸۶). **نگاهی موشکافانه بر پدیده‌ی جهانی شدن**، ترجمه مسعود کرباسیان، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

ضمیران، محمد. (۱۳۹۰). **افلاطون، پایدیا و مدرنیته**، چاپ اول، تهران: انتشارات نقش جهان مهر.

فوکو، میشل. (۱۳۹۲). **تولد زیست‌سیاست: درس گفتارهای گِلژد و فرانس ۱۹۷۹-۱۹۷۸**، ترجمه رضا نجف‌زاده، چاپ سوم، تهران: نشرنی.

کلارک، باری. (۱۳۸۹). **اقتصادسیاسی تطبیقی**، ترجمه عباس حاتمی، چاپ اول، تهران: انتشارات کویر.

نجف‌زاده، رضا. (۱۳۹۲). **چرخش اسپینوزایی در فلسفه سیاسی فرانسوی، فصل‌نامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، سال پنجم، شماره ۳۶، ۱۳۷-۱۷۲.

نجف‌زاده، رضا. (۱۳۹۳). **اسپینوزای ژیل دلوز و کشف دوباره‌ی ابن‌خلدون در ماشین‌جنگی: در غیاب الهیات و مدرنیته‌ی رادیکال، تهران: کتاب‌ماه‌فلسفه**، شماره ۸۱، ۸۸-۹۴.

نگری، آنتونیو؛ هارت، مایکل. (۱۳۸۷). **انبوه خلق، جنگ و دموکراسی در عصر امپراتوری**، ترجمه‌ی رضا نجف‌زاده، چاپ دوم، تهران: نشرنی.

نگری، آنتونیو؛ هارت، مایکل. (۱۳۸۸). **کار دیونیسوس: نقدی بر ساخت حقوقی دولت مدرن و پسامدرن**، ترجمه رضا نجف‌زاده، چاپ اول، تهران: نشرنی.

نگری، آنتونیو؛ هارت، مایکل. (۱۳۹۱). **امپراتوری (تبارشناسی جهانی شدن)**، ترجمه‌ی رضانجف‌زاده، چاپ دوم، تهران: قصیده‌سرا.

نگری، آنتونیو و دیگران. (۱۳۹۱). **انقلاب را به خاطر می‌آورید؟ کتاب چپ معاصر ایتالیا**، ترجمه و گردآوری ایمان گنجی و کیوان مهدی، چاپ نخست، تهران: روزبهان.

وال، ژان. آندره. (۱۳۸۷). **ناخشنودی آگاهی در فلسفه هگل**، ترجمه باقرپیرهام، چاپ اول، تهران: آگاه.

هابز، تامس. (۱۳۸۰). **لویاتان**، ترجمه حسین بشیریه، چاپ اول، تهران:

نشر نی.

هارت، مایکل. (۱۳۹۲). **ژیل دلوز: نوآموزی در فلسفه**، ترجمه رضا نجف‌زاده، چاپ اول، تهران: نشر نی.

هاروی، دیوید. (۱۳۸۶). **تاریخ مختصر نئولیبرالیسم**، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، چاپ اول تهران: نشر اختران.

(ب) منابع انگلیسی

Althusser, Louis. (1999). **Machiavelli and Us**, Translated by Gregory Elliott, London: Verso.

Negri, Antonio. (1999). **Insurgencies: constituent Power and Modern State**, (Theory out of bounds; V.15), Translated by Maurizia Boscagli, Minneapolis: University of Alinnesota Press.

Negri, Antonio. (2004). **Subversive Spinoza**, Translated by Timoty S. Murphi etc, Manchester: Manchester University press.

Negri, Antonio. (2008). **The Labor of the Multitude and the Fabric of Biopolitics**, Translated by Sara Mayo, Peter Graefe and Mark Cote, university of Illinois: Mediation 23.2 ,9-24.

Negri, Antonio. (2009). **The Italian Difference**, Cosmos and History: The Journal of Natural and Social Philosophy, Vol.5, No.1.

Negri, Antonio. (2010). *Sovereignty Between Government, The Exception and Governance*, In **Sovereignty in Fragments, Past, Present and Future of a Contested Concept**, edited by Hent Kalmo & Quentin Skinner, New York: Cambridge University press, 205-221.

Negri, Antonio. (2011). **Constituent republic**, Translated by Ed Emery; available at: www.Antonionegriinenglish.files.wordpress.com/2011/06/constituent-republic.pdf

Sassen, Saskia. (1996). **Losing Control? Sovereignty in an Age of Globalization**, New York: Columbia University Press.

Sassen, Saskia. (2006). **TERRITORY-AUTHORITY-RIGHTS, From Medieval to Global Assemblages**, New Jersey & Oxfordshire: Princeton University Press.